



لٲن ڊرٲارهٲ انگلس

ترجمه: نٲكو ٲورو رزان

فهرست مطالب

یادداشت مترجم ۳

یادداشت انتشارات اینترنت‌شنال ۵

سخنرانی در مراسم پرده‌برداری از بنای یادبود مارکس و

انگلس ۷

فریدریش انگلس ۹

انگلس به عنوان یکی از پایه‌گذاران کمونیسم ۲۷

یادداشت مترجم

انتشارات اینترنشنال (نیویورک) به مناسبت چهلمین سال مرگ فریدریش انگلس جزوه‌ای را در سال ۱۹۳۵ منتشر نموده بود که حاوی سه گفتار از لنین در باره‌ی انگلس بود. اولین گفتار در واقع سخن‌رانی کوتاهی است که لنین در مراسم پرده‌برداری از بنای یادبود مارکس-انگلس در ۷ نوامبر ۱۹۱۸ ایراد نموده بود. دو گفتار بعدی را نیز وی پس از درگذشت انگلس نوشته بود.

من این جزوه را به مناسبت صد-ویست-ششمین سال‌روز درگذشت انگلس (پنجم ماه اوت ۲۰۲۱) ترجمه نموده‌ام. اگرچه از جزوه‌ی مزبور به عنوان منبع اصلی ترجمه استفاده شده، اما در بسیاری موارد سعی نموده‌ام که متن منتشر شده از سوی اینترنشنال را با متون موجود در مجموعه‌ی آثار لنین (چاپ انتشارات پروگرس) موجود در سایت «مارکسیست اینترنت آرکایو» تطبیق دهم. لازم می‌دانم که به این نکته نیز اشاره کنم که در ترجمه‌های انگلیسی مقاله‌ها اسم کوچک انگلس «فردریک» ذکر شده بود، ولی من در ترجمه‌ی فارسی ترجیح دادم که نام «فریدریش» را به کار برم.

تصویر روی جلد عکسی است که هنگام سخن‌رانی لنین در مراسم پرده‌برداری از بنای یادبود مارکس-انگلس گرفته شده بود. منبع این تصویر سایت «مارکسیست اینترنت آرکایو» می‌باشد. عکس انگلس در روی جلد و هم چنین عکس‌های داخل متن نیز از وب‌سایت کمیته‌ی بین‌المللی انترناسیونال چهارم گرفته شده است. در ضمن، یک کپی از روی جلد جزوه‌ی منتشره از سوی انتشارات اینترنشنال را هم در پشت جلد قرار داده‌ام.

نیکو پورورزان

اوت ۲۰۲۱

یادداشت انتشارات اینترنتی

فریدریش انگلس همکار همیشگی کارل مارکس که به همراه وی سوسیالیسم علمی را بنیان نهاد در ۵ اوت ۱۸۹۵ درگذشت. این جزوه در گرامی‌داشت او به مناسبت چهلیمین سال مرگ‌اش منتشر شده است.

اگرچه این جزوه به هیچ وجه تمامی آن چه را که لنین در باره‌ی انگلس گفته و نوشته بود دربر ندارد، اما حاوی ارزیابی و درک کسی از انگلس است که ادامه دهنده‌ی مستقیم کارهای او و مارکس بوده است. این جزوه شامل سخن‌رانی لنین در اولین سالگرد انقلاب پرولتاری در روسیه در مراسمی برای پرده‌برداری از بنای یادبود مارکس و انگلس؛ مقاله‌ای در باره‌ی انگلس که به فاصله‌ی کوتاهی پس از مرگ وی نوشته شده بود؛ و یک ارزیابی از انگلس به عنوان یکی از بنیان‌گذاران کمونیسم می‌باشد.

سخن‌رانی در مراسم پرده‌برداری از بنای یادبود مارکس و انگلس^۱

ما در این جا گرد آمده‌ایم تا از يك بنای یادبود در گرامی‌داشت رهبران انقلاب جهانی کارگران، مارکس و انگلس، پرده‌برداری کنیم. بشریت در طی سده‌های متمادی رنج و مشقت بسیاری را در زیر بار ستم اقلیت کوچکی استثمارگر تحمل نمود؛ اقلیت کوچکی که میلیون‌ها انسان زحمت‌کش را زیر ستم گرفته بودند. اما، در حالی که استثمارگران دوره‌ی پیشین، یعنی زمین‌داران، دهقانان و رعیت‌های ناآگاه، پراکنده، و نامتحد را غارت نموده و به خاک سیاه نشانده بودند، در عوض استثمارگران عصر نوین، یعنی سرمایه‌داران، از میان توده‌های ستم‌دیده که در برابرشان صفت کشیده، با پیش‌آهنگ این توده‌ها، یعنی کارگران کارخانه‌های صنعتی شهرها روبه‌رو بوده‌اند. محیط کار در کارخانه کارگران را متحد ساخته، زندگی شهری آن‌ها را روشن نموده، و مبارزه‌ی مشترک در طی اعتصاب‌ها و کار انقلابی آن‌ها را آبدیده می‌سازد.

خدمت بزرگ عالم‌گیر تاریخی مارکس و انگلس در این واقعیت نهفته است که آن‌ها بر پایه‌ی تحلیل علمی نشان دادند که واژگونی

^۱ این سخن‌رانی در هفتم نوامبر ۱۹۱۸ ایراد شد و نخستین بار نیز به طور کامل در شماره‌ی ۷۶ روزنامه‌ی *پراودا* در سوم آوریل ۱۹۲۴ منتشر شده بود.

سرمایه داری و گذار به کمونیسم که در آن به استثمار انسان از انسان پایان داده می شود گریزناپذیر است.

خدمت بزرگ عالم گیر تاریخی مارکس و انگلس در این نکته نهفته است که آن ها به پرولتاریای همه ی کشورها نشان دادند که چه نقشی داشته، چه وظایفی به دوش آن ها بوده و چه رسالتی را به عهده دارند: یعنی که باید در مبارزه ی انقلابی بر علیه سرمایه پیش گام باشند و در این مبارزه تمامی زحمت کشان و استثمار شده گان را پیرامون خود متحد سازند.

ما در زمانه ی خوبی زندگی می کنیم زیرا که به نظر می رسد که پیش بینی سوسیالیست های کبیر در حال تحقق یافتن باشد. همه ما شاهد بامداد انقلاب سوسیالیستی جهانی در بسیاری از کشورها هستیم. وحشت و صف ناپذیر کشتار امپریالیستی بر علیه خلق های جهان به خیزش های قهرمانانه ی توده های تحت ستم دامن زده، و به نیروی آن ها در مبارزه برای رهایی چندین برابر می افزاید.

باشد که این بنای یادبود مارکس و انگلس به میلیون ها کارگر و دهقان نشان دهد که ما در این مبارزه تنها نیستیم. کارگران کشورهای پیشرفته تر نیز در کنار ما به پا می خیزند. نبردهای سختی هنوز هم برای آن ها و هم برای ما در پیش است.

یوغ سرمایه در مبارزه ی مشترک شکسته خواهد شد و سوسیالیسم سرانجام پیروز خواهد بود!

فریدریش انگلس^۲

و ه که چه مشعل فروزانی از خرد خاموش گردید، و چه قلب بزرگی از تپش ایستاد!^۳

در پنجم ماه اوت ۱۸۹۵، فریدریش انگلس در شهر لندن دیده از جهان فرو بست. پس از درگذشت کارل مارکس در ۱۸۸۳، انگلس برجسته‌ترین اندیشمند و آموزگار پرولتاریای معاصر در تمامی کشورهای پیش‌رفته بود. از زمانی که کارل مارکس و فریدریش انگلس بر حسب تصادف در کنار هم قرار گرفتند، این دو دوست حاصل زندگی خویش را برای یک آرمان مشترک وقف نمودند. پس برای درک آن چه که فریدریش انگلس برای پرولتاریا انجام داده نیاز به دستیابی به بینشی روشن نسبت به اهمیت آموزه‌ها و کار مارکس در مسیر توسعه‌ی جنبش طبقه‌ی کارگر در عصر حاضر است. مارکس و انگلس نخستین کسانی بودند که نشان دادند که طبقه‌ی کارگر و خواسته‌های آن برآمد ضروری سیستم اقتصادی مدرن بوده، که به همراه بورژوازی، پرولتاریا را خلق نموده و سازمان می‌دهد. آن‌ها نشان دادند که رهایی بشریت از شر فلاکتی که از آن رنج می‌برد نه با تلاش‌های خیرخواهانه‌ی افراد نیک‌اندیش، بلکه با مبارزه‌ی طبقاتی

^۲ این مقاله در سال ۱۸۵۹ به فاصله‌ی کوتاهی پس از درگذشت انگلس نوشته شده بود.
^۳ بیت‌هایی از چامه‌ی بسیار معروفی که توسط نیکولای نکراسوف در رثای نیکولای الکساندروویچ دوبرولوف، شاعر، منتقد ادبی، و روزنامه‌نگار انقلابی روسیه در دهه‌های پنجاه و شصت [سده‌ی نوزدهم]، سروده شده بود.

پرولتاریای سازمان یافته به دست می آید. مارکس و انگلس نخستین کسانی بودند که در آثار علمی خویش توضیح دادند که سوسیالیسم اختراع ذهنی رؤیاپرووران نبوده، بلکه هدف نهایی و نتیجه‌ی ضروری تکامل نیروهای مولّد در جامعه‌ی مدرن است. که تاریخ مکتوب [جوامع بشری] تا به امروز در تمامیت‌اش تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی، دست به دست شدن استیلا و پیروزی یک طبقه‌ی اجتماعی بر طبقه‌ی اجتماعی دیگر بوده است. و این که این روند را پایانی نخواهد بود مگر آن که عوامل زیربنایی مبارزه‌ی طبقاتی و سلطه‌ی طبقاتی، یعنی مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی آشوب‌زده، از میان برداشته شود. و این که منافع پرولتاریا حکم می‌کند که این مبانی از میان رفته، و از این روست که مبارزه‌ی طبقاتی آگاهانه‌ی کارگران سازمان یافته باید بر علیه آن‌ها هدایت شود. و این که هر مبارزه‌ی طبقاتی یک مبارزه‌ی سیاسی نیز هست.

اکنون تمامی پرولتراهایی که برای رهایی خویش مبارزه می‌کنند نگرش مارکس و انگلس را پذیرفته‌اند. اما، هنگامی که این دو دوست در سال‌های دهه‌ی چهل [سده‌ی نوزدهم] در جنبش‌های اجتماعی و ادبیات سوسیالیستی معاصر خود مشارکت داشتند، این چنین ایده‌هایی کاملاً نو بود. در آن هنگام بودند افراد بسیاری، خواه مستعد و یا بی‌استعداد، خواه صادق و یا ناصادق، که برای آزادی‌های سیاسی، بر علیه استبداد شاهان، پلیس و کلیسا، مبارزه می‌کردند، ولی نتوانسته بودند که تضاد آشتی‌ناپذیر میان منافع بورژوازی و پرولتاریا را درک

کنند. این افراد حتّاً این ایده را نمی‌پذیرفتند که کارگران باید به عنوان یک نیروی اجتماعی مستقل پا پیش بگذارند. از سوی دیگر، رؤیای پروان بسیاری نیز بودند که باور داشتند که تنها لازم است که تا حاکمان و طبقات حاکم در نظام اجتماعی ناعادلانه‌ی موجود را متقاعد ساخته، و پس از آن برقراری صلح و صفا و رفاه عمومی بر روی زمین بسیار آسان خواهد بود. این افراد خوابِ سوسیالیسم بدون مبارزه را می‌دیدند. در نهایت این که تقریباً همه‌ی سوسیالیست‌های آن زمان و دوستان طبقه‌ی کارگر به پرولتاریا عموماً به عنوان یک زخم می‌نگریسته، و با بیم و هراس شاهد آن بودند که به موازات رشد صنایع، این زخم نیز دائماً بزرگ‌تر می‌شود. به این خاطر، این‌ها جملگی به دنبال یافتن راهی برای متوقف ساختن توسعه‌ی صنایع و به هم‌راه آن پرولتاریا، یا به عبارتی از حرکت بازداشتن «چرخ‌های تاریخ» بودند. مارکس و انگلس، اما، سهمی در این هراس عمومی از گسترش پرولتاریا نداشتند؛ بلکه برعکس، تمامی امید خویش را بر رشد مداوم آن بسته بودند. به میزانی که بر تعداد پرولترها افزوده می‌شود، نیروی آن‌ها نیز به عنوان یک طبقه‌ی انقلابی بیش‌تر شده، و سوسیالیسم نیز نزدیک‌تر و محتمل‌تر می‌گردد. پس خدماتی که مارکس و انگلس به طبقه‌ی کارگر نمودند را در چند کلمه این گونه می‌توان بیان نمود: آن‌ها به طبقه‌ی کارگر آموختند که خود را شناخته و به آگاهی طبقاتی برسد؛ و هم زمان، آن‌ها رؤیای پروری را با علم جای‌گزین ساختند.

به این سبب است که هر کارگری باید از نام و شرح زندگی انگلس آگاه باشد. به این خاطر است که در این مجموعه گفتارها که هدف آن مانند تمامی انتشارات دیگر ما برانگیختن آگاهی طبقاتی در میان کارگران روسی بوده، می‌باید که کلیات زندگی و آثار فریدریش انگلس، یکی از دو آموزگار بزرگ پرولتاریای مدرن را ارایه کنیم.

انگلس در سال ۱۸۲۰ در بارمن^۴، در استان راین^۵ در پادشاهی پروس^۶ زاده شد. پدر وی یک صنعت‌کار بود. وی پیش از آن که بتواند آموزش دوره‌ی دبیرستان را به پایان برساند، به دلیل بعضی الزامات خانوادگی ناچار گردید که به عنوان فروشنده در یک بنگاه بازرگانی در شهر بریمن^۷ مشغول به کار شود. شغل بازرگانی وی به هیچ وجه مانع از آن نگردید که انگلس آموزش‌های سیاسی و علمی خویش را دنبال نماید. هنگامی که هنوز در دبیرستان بود از حکومت استبدادی و خودسری‌های صاحب‌منصب‌ها انزجار پیدا کرده بود. مطالعات وی در فلسفه به او کمک کرد که تا از آن فراتر رود. در آن زمان آموزه‌های هگل بر فلسفه‌ی آلمانی مسلط بوده، و انگلس نیز به جرگه‌ی پیروان وی پیوست. اگرچه هگل خود یکی از ستایش‌گران استبداد حاکم بر پروس بوده و به عنوان استاد دانشگاه برلین در خدمت این نظام قرار داشت، اما آموزه‌های هگل انقلابی بود. باور هگل به خرد انسانی و حقوق آن، و هم‌چنین تز اساسی فلسفه‌ی هگلی مبنی بر

4 Barmen

5 Rhine

6 kingdom of Prussia

7 Bremen

این که جهان در پروسه‌ی تغییر و تحول دایم به سر می‌برد، برخی از پیروان این فیلسوف برلینی را، یعنی آن‌هایی را که نمی‌خواستند به وضعیت موجود تن دهند، به سمت این نگرش هدایت نمود که مبارزه بر علیه وضعیت موجود، یعنی مبارزه بر علیه ناروای موجود و پلشتی حاکم نیز به یک‌سان ریشه در قانون جهان‌شمول تحول ابدی دارد. اگر همه چیز همواره در تحول بوده، و نهادهایی از یک نوع جای‌شان را به نهادهایی از نوع دیگر واگذار می‌کنند، آن‌گاه این پرسش مطرح است که چرا باید پذیرفت که استبداد پادشاهی پروس یا تزار روسیه، یا این که غنی شدن یک اقلیت بسیار ناچیز از حاصل کار و زحمت اکثریتی بزرگ، و یا سلطه‌ی بورژوازی بر مردم دوام ابدی داشته باشد؟

فلسفه‌ی هگل که از تکامل ایده و ذهن سخن می‌گفت یک فلسفه‌ی ایده‌آلیستی بود. این فلسفه از تحول ذهن شروع کرده و تحول در طبیعت، انسان، و روابط انسانی و اجتماعی را نتیجه می‌گیرد. مارکس و انگلس با حفظ ایده‌ی هگلی روند دایمی تحول^۸، اما دیدگاه ایده‌آلیستی از پیش فرض شده را رد نمودند. آن‌ها در نگرش خویش به حیات، تحول ذهن را عامل توضیح دهنده‌ی تحول در طبیعت ندانسته، بلکه برعکس، بر این نظر بودند که توضیح تحول ذهن را باید در تحول طبیعت، یا به عبارتی تحول در ماده جست‌وجو نمود ...

^۸ مارکس و انگلس بارها به این نکته اشاره نمودند که آن‌ها تحول فکری خویش را به میزان زیادی مدیون فیلسوف‌های بزرگ آلمانی، به ویژه هگل، می‌باشند. انگلس می‌گوید که «بدون فلسفه‌ی آلمانی سوسیالیسم علمی وجود نمی‌داشت.»

مارکس و انگلس برخلاف هگل و هگلی‌های دیگر ماتریالیست بودند. آن‌ها با نگرش ماتریالیستی به جهان و بشریت این گونه انگاشتند که به همان گونه که عوامل مادی اساس تمامی پدیده‌های طبیعی بوده، تحول جامعه‌ی انسانی نیز مشروط به تحول در نیروهای مادی تولید می‌باشد. روابطی که انسان‌ها در چارچوب آن با یک-دیگر وارد پروسه‌ی تولید چیزهایی می‌شوند که لازمه‌ی برآورده ساختن نیازهای انسانی بوده نیز بر پایه‌ی تکامل نیروهای مولد قرار دارد. در متن این روابط است که می‌توان تمامی پدیده‌های حیات اجتماعی، آرمان‌های انسانی، ایده‌ها و قوانین را توضیح داد.

رشد نیروهای مولد، روابط اجتماعی مبتنی بر مالکیت خصوصی را ایجاد می‌کند، اما مشاهده می‌کنیم که رشد نیروهای مولد در عین حال اکثریت جامعه را نیز از دارایی‌شان محروم ساخته و [این دارایی‌ها را] در دست اقلیت بسیار ناچیزی متمرکز می‌سازد. [رشد نیروهای مولد] مالکیت را که اساس نظم اجتماعی مدرن می‌باشد نابود می‌کند؛ این تحول خود رو به سمت همان هدفی دارد که سوسیالیست‌ها در برابر خود قرار می‌دهند. در این میان وظیفه‌ای که بر دوش سوسیالیست‌ها قرار دارد این است که آن نیروی اجتماعی‌ای را که به واسطه‌ی جای‌گاه‌اش در جامعه‌ی مدرن خواهان تحقق یافتن سوسیالیسم است پیدا نموده و این نیرو را با منافع طبقاتی و وظایف تاریخی‌اش آشنا سازند. این نیروی تاریخی پرولتاریاست. انگلس با پرولتاریا در انگلستان، در مرکز صنعتی بریتانیا، در شهر منچستر آشنا شده بود.

وی در سال ۱۸۴۲ برای کار در یک بنگاه تجارتمی در منچستر که پدرش یکی از سهام‌داران آن بود به آن جا رفته بود. وی در این جا صرفاً خود را به محل کارش محدود ننموده، بلکه با رفتن به درون زاغه‌نشین‌هایی که کارگران در آن‌ها اسکان داده شده بودند از نزدیک فقر و فلاکت آن‌ها را به چشم دید. اما وی خود را به مشاهدات شخصی محدود نساخت. وی تمام آن چه را که پیش از او در مورد وضعیت طبقه‌ی کارگر بریتانیا نوشته شده بود مطالعه نمود و تمامی اسناد رسمی را که قابل دسترسی بود به دقت مورد ارزیابی قرار داد. حاصل این بررسی‌ها و مشاهدات شخصی وی کتابی بود با عنوان وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان که در سال ۱۸۴۵ انتشار یافت.

در بالا به خدمت بزرگ انگلس به عنوان نویسنده‌ی وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان اشاره نموده‌ایم. در حقیقت، پیش از انگلس نیز بودند بسیاری که وضعیت وخیم پرولتاریا را شرح داده و ضرورت رساندن کمک به آن را نشان داده بودند. اما انگلس نخستین کسی بود که می‌گفت پرولتاریا فقط یک طبقه‌ی ستم‌کش نبوده، بلکه وضعیت شرم‌آور اقتصادی‌ای که پرولتاریا در آن قرار دارد این طبقه را به طور تزلزل‌ناپذیری به جلو رانده و به مبارزه برای رهایی نهایی‌اش سوق می‌دهد. و پرولتاریای مبارز با رزم خویش به خود یاری می‌رساند. جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر سرانجام باعث می‌گردد که کارگران دریابند که راه نجات دیگری جز سوسیالیسم وجود ندارد. از سوی دیگر، سوسیالیسم تنها زمانی به یک نیرو تبدیل

می‌گردد که به هدف مبارزه‌ی سیاسی طبقه‌ی کارگر تبدیل شده باشد. این‌ها ایده‌های اصلی وی در کتاب وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان است، ایده‌هایی که اگرچه اکنون توسط تمامی پرولتاریای مبارز و اندیشه‌ورز پذیرفته شده، ولی در آن زمان اندیشه‌هایی کاملاً نو محسوب می‌شد. این ایده‌ها به صراحت در کتابی گفته شده که به شکل جذابی نوشته شده و مملو از تصاویری مؤثّق و هولناک از وضعیت اسفناک پرولتاریای بریتانیا می‌باشد. این کتاب ادعای نامی سنگینی بر علیه سرمایه‌داری و بورژوازی بوده که هُنایش بسیار عمیقی ایجاد نموده بود. به زودی از کتاب انگلس به عنوان بهترین توصیف از شرایط پرولتاریای مدرن در همه جا یاد می‌شد. در حقیقت، شرحی این چنین مؤثّر و صادقانه از وضعیت اسفناک طبقه‌ی کارگر هیچ‌گاه، چه پیش و یا پس از سال ۱۸۴۵، آرایه نشده بود.

انگلس در کشور انگلستان بود که سوسیالیست شد. وی در منچستر با کسانی که در جنبش کارگری بریتانیا فعال بودند رابطه برقرار ساخته و شروع به نوشتن برای نشریه‌های سوسیالیستی نمود. وی در سال ۱۸۴۴ زمانی که از طریق پاریس به آلمان برمی‌گشت با مارکس، که البته پیش‌تر با او مکاتبه داشت، از نزدیک آشنا گردید. مارکس نیز خود در شهر پاریس زیر نفوذ سوسیالیست‌های فرانسه و شیوه‌ی زیست فرانسوی سوسیالیست شده بود. در این جا بود که این دو مشترکاً کتابی را با عنوان *خانواده‌ی مقدس، یا تقدی بر تقد تقدانه* نوشتند. این کتاب که یک سال پیش از وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان

انتشار یافته و بخش عمده‌ی آن توسط مارکس نوشته شده بود، حاوی بنیان‌های سوسیالیسم ماتریالیستی انقلابی است که در بالا به ایده‌های اصلی آن اشاره شد. *خانواده‌ی مقدس* در واقع به عنوان اسم مستعاری کنایه‌آمیز برای برادران بائور، فیلسوف‌ها، و پیروان آن‌ها به کار برده شده است. این آقایان در ستایش از نقدی روضه می‌خواندند که گویا برتر از هر واقعیتی بوده، فراتر از احزاب و سیاست قرار داشته، هرگونه فعالیت عملی را رد نموده، و به جهان پیرامون و آن چه که در آن رخ می‌دهد تنها به «طور نقادانه» می‌نگرد. آقایان بائور به پرولتاریا به گونه‌ای تحقیرآمیز به عنوان توده‌ی نادان می‌نگریستند. مارکس و انگلس به طور قاطع با این چنین گرایش مُهمَل و مُضرّی مخالف بودند. آن‌ها برای کارگر – به عنوان یک شخصیت واقعی انسانی که توسط طبقات حاکم و حکومت پایمال گشته است – به جای تَرّه‌اتی مانند «نگرش نقادانه»، به مبارزه برای ایجاد یک نظام اجتماعی بهتر فراخوان دادند. پُر واضح است که از نظر آن‌ها پرولتاریا نیرویی بود که قادر به انجام این مبارزه بوده و در آن ذی‌نفع است. حتّاً پیش از انتشار *خانواده‌ی مقدس* نیز انگلس گفتاری را با عنوان *بحثی انتقادی پیرامون اقتصاد سیاسی*^۹ در سال‌نامه‌ی *آلمانی-فرانسوی*^{۱۰} منتشر نموده بود. وی در این گفتار پدیده‌های اصلی نظام اقتصادی مدرن را، از دیدگاه سوسیالیستی، نتیجه‌ی ضروری سیطره‌ی مالکیت خصوصی

^۹ *Critical Essay of Political Economy*

^{۱۰} *Deutsch-Französische Jahrbücher (German-French Annals)*

این ژورنال در پاریس توسط کارل مارکس و آرنولد روگه منتشر می‌شد.

دانست. بدون هیچ تردیدی می توان گفت که ارتباط با انگلس سهم بزرگی را در تصمیم گیری مارکس برای پژوهش در زمینه ی اقتصاد سیاسی، علمی که کارهای وی در آن يك انقلاب راستین به راه انداخت، ایفاء نموده باشد.

انگلس در سال های ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۷ در بروکسل و پاریس اقامت داشت، که در آن جا فعالیت های علمی خود را با کار عملی در میان کارگران آلمانی ساکن در بروکسل و پاریس ادغام کرده بود. در این جا بود که مارکس و انگلس با «لیگ کمونیستی» مخفی آلمان آشنا شدند. لیگ از آن ها خواست که اصول عمده ی سوسیالیسم مورد نظر خود را به تفصیل شرح دهند. بدین ترتیب بود که نوشتن *مانیفست حزب کمونیست مارکس و انگلس* آغاز گشته و در سال ۱۸۴۸ انتشار یافت. این جزوه ی کوچک به اندازه ی چندین کتاب ارزشمند است. روح حاکم بر آن حیات بخش جنبش پرولتاریای سازمان یافته و مبارز دنیای متمدن است.

انقلاب ۱۸۴۸ که ابتدا در فرانسه آغاز شده بود و پس از آن به کشورهای دیگر در اروپای غربی گسترش یافت بار دیگر مارکس و انگلس را به میهن شان بازگرداند. این دو پس از بازگشت به آلمان در استان راین^{۱۱} مستقر شده و انتشار *نویا راینیشه زایتون دموکراتیک*^{۱۲} را آغاز نمودند که در شهر گُلن منتشر می شد. این دو دوست در این

¹¹ *Rhenish Prussia (German: Rheinpreußen): The Rhine Province (German: Rheinprovinz)*

¹² *Neue Rheinische Zeitung: Organ der Demokratie*

جا دل و جان تمامی آرمان‌های انقلابی-دموکراتیک بودند. آن‌ها تا آخرین لحظه در دفاع از آزادی و منافع توده‌ها در برابر نیروهای ارتجاعی مبارزه نمودند. اما، همان طور که می‌دانیم، نیروهای ارتجاعی دست بالا را گرفتند. *نویا را* همیشه *زایتون* توقیف شد. مارکس که حق شهروندی پروس را در دوره‌ی مهاجرت خویش از دست داده بود تبعید گردید. انگلس اما در قیام مسلحانه‌ی توده‌ها شرکت نمود و در سه کارزار برای آزادی در کنار توده‌ها پیشکار نمود و تنها پس از آن که شکست قیام مسجل گردید از طریق سوییس به لندن گریخت.

مارکس نیز در همان شهر سکونت گزید. انگلس اندکی پس از ورود به لندن بار دیگر به عنوان کارمند به کار مشغول شد و سپس در همان شرکت بازرگانی در منچستر که وی در دهه‌ی چهل در آن جا کار می‌کرد صاحب سهام گردید. انگلس تا سال ۱۸۷۰ در منچستر سکونت داشت، در حالی که مارکس در این مدت در لندن به سر می‌برد. اما، این امر مانع از آن نگردید که این دو تبادل آراء بسیار فعالی را میان خود حفظ کنند. مکاتبه میان این دو تقریباً به طور روزانه ادامه داشت. این دو دوست دیدگاه‌ها و دانش خویش را در این مکاتبه‌ها مبادله نموده و با هم کاری یک‌دیگر به بسط دادن به سویالیسم علمی ادامه دادند. انگلس در سال ۱۸۷۰ به لندن نقل مکان نموده و حیات خردورزی مشترک پُرتکاپو و پُرحرارت آن‌ها تا سال ۱۸۸۳، هنگامی که مارکس دیده از جهان فروبست، ادامه داشت.

حاصل این تکاپوی مشترک از جانب مارکس کتاب سرمایه، بزرگ‌ترین اثر در زمینه‌ی اقتصاد سیاسی دوران ما، و از جانب انگلس تعدادی آثار کوچک و بزرگ بود. مارکس به تحلیل از پدیده‌ی پیچیده‌ی اقتصاد سرمایه‌داری پرداخت. انگلس، اما، به طور عمده تلاش خود را وقف نوشتن آثاری به سبکی بسیار آسان و غالباً جدلی نموده و در چارچوب برداشتی ماتریالیستی از تاریخ و تئوری‌های اقتصادی مارکس به توضیح مسایل علمی عمومی‌تر و رخ داده‌های گوناگون گذشته و حال پرداخت. در این جا به بعضی از کارهای وی در این دوره اشاره می‌کنم: یک بحث جدلی بر علیه دورینگ (بحثی که در آن مهم‌ترین مسایل در حوزه‌ی فلسفه، علوم طبیعی و علوم اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است)^{۱۳}، *منشاء خانواده، مالکیت خصوصی، و دولت* (که به روسی ترجمه شده و در سال ۱۸۹۵ در سانکت پیتربورگ انتشار یافت)، *لودویج فویرباخ* (ترجمه‌ی روسی با یادداشت‌های پلخائف، ژنو ۱۸۹۲)، مقاله‌ای پیرامون سیاست خارجی حکومت روسیه، تعدادی از مقاله‌های بسیار عالی در مورد مسئله‌ی مسکن، و سرانجام، دو مقاله‌ی کوتاه اما بسیار با ارزش پیرامون توسعه‌ی اقتصادی روسیه که در سال ۱۸۹۴ به روسی ترجمه گردید. مارکس پیش از تکمیل اثر بزرگ خویش، سرمایه، درگذشت. اما، دست‌نوشته‌های مارکس موجود بود، و انگلس پس از فوت دوست‌اش کار پُرزحمت آماده‌سازی و چاپ جلد‌های دوم و سوم سرمایه را به

¹³ The complete *Anti-Dühring* is now available in English: *Herr Eugen Dühring's Revolution in Science*, International Pubhhem-Ed.

عاهده گرفت. او توانست جلد دوم را در سال ۱۸۸۵ و جلد سوم را در سال ۱۸۹۴ منتشر سازد. وی اما نتوانست که کار جلد چهارم را به انجام رساند. برای آماده ساختن همین دو جلد نیز کار بسیار زیادی نیاز بود. آدلر^{۱۴}، سوسیال دموکرات اتریشی، در این باره به درستی گفته بود که انگلس با انتشار جلد دوم و سوم سرمایه، یادمانی را به یادبود نابغه‌ای که دوست‌اش بود بنا ساخت که بدون آن که خود بخواهد نام خویش را نیز برای همیشه بر روی آن حک نموده است. این دو جلد از کتاب سرمایه در حقیقت اثر مشترك مارکس و انگلس است. افسانه‌های باستان نمونه‌های بسیاری از دوستی‌های احساس برانگیز را به ما می‌گویند. پرولتاریای اروپا می‌تواند با اطمینان بگوید که علم‌اش توسط دو اندیشمند و مبارزی خلق شده که دوستی میان آن‌ها از هر روایتی که در افسانه‌ها راجع به دوستی دو انسان نقل شده فراتر بوده است. انگلس همواره خود را عقب‌تر از مارکس جا داد، که البته در مجموع می‌توان گفت که به حق هم بود. وی به دوستی قدیمی نوشته بود که «در طول حیات مارکس من همیشه نقش دوم را بازی کردم.» عشق او به مارکس هنگامی که زنده بود، و احترام او به خاطره‌ی مارکس پس از مرگ‌اش بی‌انتها بود. قلب این مبارز راسخ و اندیشه‌ورز سخت‌کوش آکنده از عشق بود.

مارکس و انگلس پس از جنبش ۴۹-۱۸۴۸ هنگامی که در تبعید به سر می‌بردند اوقات خود را تنها به واکاوی‌های علمی بسنده

¹⁴ Victor Adler

نکردند. مارکس انجمن بین‌المللی کارگران را در سال ۱۸۶۴ پایه‌ریزی نمود و به مدت یک دهه هدایت آن را در دست داشت. انگلس نیز در امور این انجمن فعال بود. کارکرد انجمن بین‌المللی که از دیدگاه مارکس متحد‌کننده‌ی پرولتاریای همه‌ی کشورها بود، برای توسعه‌ی جنبش کارگری اهمیت به‌سزایی داشت. اما، نقش متحد‌کننده‌ی مارکس و انگلس پس از ختم فعالیت‌های انجمن بین‌المللی در دهه‌ی هفتاد متوقف نگردید. بلکه برعکس، می‌توان گفت که اهمیت این دو به‌عنوان رهبران معنوی جنبش طبقه‌ی کارگر به‌طور مداوم رشد نموده زیرا که خود جنبش به‌طور وقفه‌ناپذیری در حال رشد و گسترش بود. پس از درگذشت مارکس، انگلس به‌تنهایی به‌عنوان رهبر و رایزن سوسیالیست‌های اروپا باقی ماند.



کلارا زتکین (نفر سوم از چپ)، فریدریش انگلس، یولی بیل و آگوست بیل در کنگره‌ی انترناسیونال دوم در زوریخ در سال ۱۸۹۳.

هم سوسیالیست‌های آلمان که به رغم آزار و سرکوب حکومتی به سرعت در حال رشد بودند، و هم نمایندگان کشورهای توسعه‌نیافته، مانند اسپانیایی‌ها، رومانی‌ها و روس‌ها که برای برداشتن قدم‌های نخست باید سنجیده رفتار می‌کردند، به دنبال شور و مشورت با او بودند. همه می‌خواستند که از اندوخته‌ی وسیع دانش و تجربه‌ی انگلس در دوران پیری وی بهره‌برند.

مارکس و انگلس که هر دو با زبان روسی آشنا بوده و کتاب‌های روسی را مطالعه می‌کردند به طور فعالی روسیه را مورد توجه قرار داده، جنبش انقلابی روسیه را با علاقه دنبال نموده و با انقلابی‌های روسیه ارتباط برقرار ساختند. آن‌ها هر دو پیش از آن که سوسیالیست بشوند دموکرات بودند، و از این رو احساس دموکراتیک نهرت از استبداد سیاسی در آن‌ها فوق‌العاده قوی بود. این احساس صریح سیاسی در کنار درک تئوریک عمیق آن‌ها از رابطه میان استبداد سیاسی و ستم اقتصادی، و هم چنین تجربه‌ی غنی آن‌ها در زندگی باعث شده بود که به لحاظ سیاسی فوق‌العاده حساس باشند. از این رو، مبارزه‌ی قهرمانانه‌ی گروه کوچکی از انقلابی‌های روسی بر علیه حکومت قدر-قدرت تزاری احساس هم‌بستگی عمیقی را در قلب این انقلابیون کارآزموده برانگیخت. از سوی دیگر، گرایش موجود که از انجام عاجل‌ترین و مهم‌ترین وظیفه‌ی سوسیالیست‌های روسیه، یعنی مبارزه برای کسب آزادی‌های سیاسی، آن‌ها را گویا به خاطر دستیابی به امتیازات موهوم اقتصادی، شانه خالی می‌کرد، طبعاً از نظر آن‌ها

شبهه برانگیز بوده و حتّاً از دیدگاه آن‌ها خیانت آشکاری به آرمان والای انقلاب اجتماعی بود. آموزه‌ی همیشگی مارکس و انگلس این بود که «رهایی پرولتاریا امری است که باید توسط خود پرولتاریا انجام شود.» اما برای مبارزه در راه رهایی اقتصادی، ابتدا لازم است که پرولتاریا حقوق سیاسی مشخصی به دست آورد. از آن گذشته، مارکس و انگلس به روشنی می‌دیدند که يك انقلاب سیاسی در روسیه برای جنبش طبقه‌ی کارگر اروپای غربی نیز دارای اهمیت به‌سزایی خواهد بود. وجود يك روسیه‌ی خودکامه همواره برای ارتجاع اروپا در مجموع به منزله‌ی دژ مستحکمی محسوب می‌گشت. موضع مناسبی که روسیه در پی آمد جنگ ۱۸۷۰ در سطح بین‌المللی به دست آورده، و بذر اختلاف را میان آلمان و فرانسه برای مدت زمان درازی کاشته بود، بی‌شک بر اهمیت يك روسیه‌ی خودکامه به عنوان نیرویی ارتجاعی افزوده بود. تنها يك روسیه‌ی آزاد، روسیه‌ای که برای ستم بر لهستانی‌ها، فنلاندی‌ها، آلمانی‌ها، ارمنی‌ها یا هر ملت کوچک دیگری نیازی نداشته، یا این که نخواهد به طور دایم فرانسه و آلمان را در تخاصم نگه دارد، اروپای مدرن را قادر خواهد ساخت که از شر جنگ خلاص شده، آزادانه نفس کشیده، و تمامی عناصر ارتجاعی را در اروپا تضعیف نموده و طبقه‌ی کارگر اروپا را تقویت خواهد نمود. به این دلیل بود که انگلس با اشتیاق تمام خواهان برقراری آزادی‌های سیاسی در روسیه بود تا در عین حال به پیش‌رفت جنبش طبقه‌ی کارگر در غرب نیز یاری رساند. با درگذشت وی انقلابیون روسیه بهترین دوست خود را از دست دادند.

لنین درباره‌ی فریدریش انگلس

یاد و خاطره‌ی فریدریش انگلس، مبارز کبیر و آموزگار پرولتاریا،
جاودان باد!

انگلس به عنوان یکی از پایه‌گذاران کمونیسم^{۱۵}

[مجموعه‌ی نامه‌های مارکس-انگلس] با نامه‌ی انگلس بیست و چهار ساله آغاز می‌شود که وی در ۱۸۴۴ به مارکس نوشته بود.

در آن زمان وضعیت در آلمان به شکل چشمگیری به آرامش رسیده بود. نخستین نامه مورخ اواخر ماه سپتامبر ۱۸۴۴ بوده و از شهر بارمن فرستاده شده بود که محل سکونت خانواده‌ی انگلس بود و خود وی نیز در آن جا به دنیا آمده بود. در آن زمان انگلس هنوز بیست و چهار سالش تمام نشده بود. این دوره‌ای است که وی از محیط خانوادگی‌اش به شدت خسته شده و در تلاش است که تا خود را از آن شرایط رها سازد. پدر وی که یک کارخانه‌دار مذهبی و مستبد است نسبت به فرزند خویش به واسطه‌ی آمد-و-شدش به گردهم‌آیی‌های سیاسی و باورهای کمونیستی‌اش به شدت برآشفته است.

انگلس می‌نویسد که «اگر به خاطر مادر، که از صمیم قلب به او عشق می‌ورزم، نبود، همین چند روزی را هم که تا عزیمت باقی مانده، نمی‌توانستم تحمل کنم.» وی در ادامه با شکایت می‌نویسد که

^{۱۵} این مقاله اقتباسی است از یک بررسی از اثری چهار جلدی، شامل نامه‌نگاری‌های مارکس-انگلس که در سال ۱۹۱۳ در اشتوتگارت منتشر شده بود. نگاه شود به:

Karl Marx and Frederick Engels, *Correspondence 1846-1895: A Selection*

«نمی‌توان تصور کرد که چه دلایل پیش‌پا افتاده‌ای، و چه تشویش‌های بی‌مورد و موهومی بر علیه سفر من در خانواده مطرح گشته است.»

هنگامی که انگلس هنوز در بارمن به سر می‌برد و به خاطر وجود يك رابطه‌ی عاشقانه سفرش اندکی بیش‌تر به تعویق افتاده بود، وی به حرف پدرش کردن نهاد و به مدت دو هفته در دفتر کارخانه‌ی پدرش به کار مشغول شد.

او به مارکس می‌نویسد که «بازرگانی چندش آور است. بارمن يك شهر مضمّن کننده بوده، و آن گونه که در این جا وقت‌شان را می‌گذرانند تهوع آور است، و آن چه که به ویژه نفرت‌انگیز است این است که صرفاً بورژوا بودن کافی نیست بلکه باید يك کارخانه‌دار هم بود، یعنی بورژوایی که به طور فعال در برابر پرولتاریا قرار می‌گیرد.» انگلس در ادامه‌ی نامه‌اش می‌نویسد که «با کار کردن روی کتاب وضعیت طبقه‌ی کارگر^{۱۶} اندکی به خود آرامش می‌دهم. خوب، يك کمونیست ممکن است که برای ظاهرسازی خود را مثل يك بورژوا جا زده و زحمت چک-و-چانه زدن‌های بُنجل-فروشی را هم به دوش بکشد، البته تا مادامی که در کارهای فرهنگی درگیر نشود؛ اما هم کار تبلیغات علنی کمونیستی را انجام دادن و هم هم‌زمان در چک-و-چانه زنی‌های خرده‌فروشی درگیر شدن ناممکن است. من دیگر تاب

^{۱۶} این کتاب با عنوان «وضعیت طبقه‌ی کارگر انگلستان» در سال ۱۸۴۵ منتشر گردید که یکی از بهترین آثار سوسیالیستی است.

تحمل‌اش را ندارم. بیم دارم که سرآخر به یکی از بی‌فرهنگ‌های آلمانی تبدیل شده و نافرهمیختگی را به کمونیس‌م وارد کنم.»

چنین نوشت انگلس جوان. پس از انقلاب ۱۸۴۸ بود که گردش روزگار او را مجبور ساخت که تا به دفتر کار پدرش بازگشته و برای چند سال طولانی «چک-و-چانه زنی‌های بُنجُل-فروشی» را بار دیگر به تن بخرد، اما، با همه‌ی این احوال، وی بر باورهای خویش پای بند مانده و به جای ساختن فضایی مسیحی یا پروسی، برای خود فضای کاملاً متفاوتی از رفاقت ایجاد نمود، و در سراسر عمر خویش به عنوان دشمنی خستگی‌ناپذیر در برابر هر گونه تلاشی برای «وارد ساختن نافرهمیختگی به درون کمونیس‌م» باقی بماند.

جنبه‌های مختلف حیات اجتماعی در استان‌های آلمان در سال ۱۸۴۴ تشابه زیادی با روسیه‌ی اوایل سده‌ی بیستم پیش از انقلاب ۱۹۰۵ داشت. همه به دنبال سیاست افتاده بودند، و خشم و عصیان و مخالفت با حکومت در همه جا به چشم می‌خورد. روحانیون به جوانان به خاطر بی‌دینی می‌تاختند و فرزندان خانواده‌های بورژوا با اولیاء خویش به خاطر «رفتار اشرافی آن‌ها با خدمت‌کاران و کارگران» مشاجره می‌کردند.

روحیه‌ی عمومی اپوزیسیون در این که هر کسی خود را یک کمونیست می‌نامید تجلی می‌یافت.

انگلس به مارکس می‌نویسد که «این جا در بارمن، کمیسر پلیس يك کمونیست است. من در کلن، در دوسلدورف، در البرفلد بودم - هر کجا که پا می‌گذاری با يك کمونیست برخورد می‌کنی!»

«يك هنرمند کاریکاتوریست به نام سییل^{۱۷} که يك کمونیست پر-و-پا قرص است دو ماه دیگر به پاریس خواهد رفت. می‌خواهم نشانی تو را به او بدهم. آدم دوست داشتنی‌ی است. آدم بسیار با ذوقی است که به موسیقی عشق می‌ورزد و مطمئن هستم که به عنوان يك کاریکاتوریست می‌تواند بسیار مفید باشد.»

این جا در البرفلد معجزه رخ می‌دهد. دیروز در بزرگ‌ترین سالن در بهترین رستوران شهر سومین نشست کمونیستی را برگزار کردیم. در نخستین نشست تنها ۴۰ نفر شرکت داشتند، در نشست دوم تعداد به ۱۳۰ نفر رسید و در سومین نشست دست کم ۲۰۰ نفر حاضر بودند. البرفلد و بارمن به طور کامل در این نشست نمایندگی می‌شد. از اشرافیت متمول گرفته تا مغازه‌دارهای کوچک در این جلسه حضور داشتند. در این میان تنها جای پرولتاریا در این جلسات خالی بود.»

این‌ها دقیقاً حرف‌های خود انگلس است. در آن زمان در آلمان به جز پرولتاریا همه کمونیست بودند. در واقع کمونیسم شکلی از بیان روحیه‌ی مخالفت همگانی، و در این میان بیش از همه مخالفت بورژوازی، بود.

¹⁷ Seel

«این گونه به نظر می‌رسد که ابله‌ترین، تن‌آس‌ترین و بی‌فرهنگ‌ترین آدم‌ها، آن‌هایی که در دنیا هیچ چیز به آن‌ها دلبستگی ندارد، به سادگی دارند مجذوب کمونیسیم می‌شوند.»

در آن زمان سردسته‌ی واعظین کمونیسیم کسانی مانند نارودنیک‌های^{۱۸} خودمان، به اصطلاح «سوسیالیست‌های انقلابی»، یا «سوسیالیست‌های نارودنیک»، و امثالهم بودند که در واقع به معنای درست‌اش بورژواهای با حُسن-نیتی بودند که کم-و-بیش از حکومت برآشفته بودند.

در چنین اوضاعی و در میان شمار زیادی از گرایش‌ها و دسته‌بندی‌های به‌زعم خود سوسیالیستی بود که انگلس بدون هراس از گسستن از انبوهی از آدم‌های نیک و انقلابی‌های داغ ولی کمونیست‌های بد، توانست راه خویش را به سمت سوسیالیسم پرولتری پیدا کند.

سال ۱۸۴۶ است. انگلس در پاریس به سر می‌برد. پاریس غرق در بحث و جدل میان نظریه‌های گوناگون سوسیالیستی است. انگلس مشتاقانه به کاوش پیرامون سوسیالیسم پرداخته و با کابه^{۱۹}، لویی بلانک^{۲۰} و سوسیالیست‌های برجسته‌ی دیگر از نزدیک آشنا می‌شود.

¹⁸ *Narodniki*

¹⁹ Étienne Cabet

²⁰ Louis Blanc

وی به همه جا سرکشی کرده و با سردبیران روزنامه ملاقات کرده و در محافل مختلف شرکت می‌کند.

توجه اصلی او اما به سمت جدی‌ترین و گسترده‌ترین آموزه‌های سوسیالیستی آن وقت، یعنی پرودونیزم، جلب شده است. انگلس حتّاً پیش از انتشار اثر پرودون^{۲۱} به نام *فلسفه‌ی فقر*^{۲۲}، با لحنی پراز کنایه اما با دقتی فوق‌العاده ایده‌های اصلی وی که به ویژه گرون^{۲۳}، سوسیالیست آلمانی، مجذوب آن شده بود را به نقد کشیده بود.^{۲۴} تسلط وی بر زبان و ادبیات انگلیسی^{۲۵} به وی این فرصت را داد که بلافاصله (در نامه‌ی مورخ ۱۸ سپتامبر ۱۸۴۶) به موارد مشخصی از ورشکستگی «بازارهای کار» پرودونیزمی رسوا در انگلستان اشاره کند. انگلس با خشم اضافه می‌کند که پرودون سوسیالیسم را بدنام می‌کند. از نظر پرودون کارگران باید سرمایه را بازخرید کنند.

انگلس در سن بیست و شش سالگی «سوسیالیسم راستین» را در هم می‌شکند. وی این عبارت را در نامه‌ی مورخ ۲۳ اکتبر ۱۸۴۷ به کار برده^{۲۶} و از گرون به عنوان نماینده‌ی اصلی آن نام می‌برد. آموزه‌های «ضد-پرولتری، خرده-بورژوازی و نافرهیخته»، «عبارت‌های تو خالی»،

²¹ Pierre-Joseph Proudhon

²² *Poverty of Philosophy*

²³ Karl Theodor Ferdinand Grün

²⁴ *فلسفه‌ی فقر* در اکتبر ۱۸۴۶ انتشار یافت. مارکس در اثر معروف خویش به نام *فقر فلسفه* که در ۱۸۴۷ انتشار یافت به پرودون پاسخ گفت.

²⁵ مدت زیادی طول کشید تا مارکس به طور کامل به زبان انگلیسی مسلط شود.

²⁶ خیلی پیش از آن که *مانیفست کمونیستی* انتشار یابد.

همه گونه آرمان‌های «انسان‌گرایی عام»، «ترس جاهلانه از کمونیسیم به اصطلاح خام^{۲۷}»، «طرح‌های مسالمت‌آمیز برای خوشبختی بشریت» از جمله اصطلاحاتی است که انگلس برای توصیف تمامی انواع سوسیالیسم پیشا-مارکسی به کار می‌گیرد.

انگلس می‌نویسد، «طرح انجمن‌های [کارگری] پرودون به مدت سه شب مورد بحث قرار گرفت. در ابتدا تقریباً تمامی گروه با من مخالف بود، ولی در انتهای کار تنها آیزرمن و سه نفر از هواداران گرون کماکان با من مخالفت می‌کردند. نکته‌ی اصلی این بود که می‌باید ضرورت انقلاب به توسط قوه‌ی قهریه را اثبات نمود.»^{۲۸}

«سرآخر من کاملاً برآشفته شده بودم ... و با دست زدن به حمله‌ی مستقیم به مخالفین ام به نوعی آن‌ها را ترغیب نمودم که علناً به کمونیسیم بتازند ... اعلام نمودم که پیش از ادامه‌ی بیش‌تر بحث باید روی این نکته رأی‌گیری کنیم که آیا به عنوان کمونیست در این جا جمع شده‌ایم یا نه ... این پیش‌نهاد من هواداران گرون را به شدت به وحشت انداخته و به این خاطر سعی نمودند که تا ما را قانع کنند که آن‌ها برای خیر نوع بشر گرد هم جمع می‌شوند ... از آن گذشته، آن‌ها خواستند که پیش از یک چنین رأی‌گیری در وهله‌ی نخست باید برای آن‌ها روشن شود که کمونیسیم مورد نظر ما واقعاً چیست. ... من هم کمونیسیم را به شکل بسیار ساده‌ای برای آن‌ها تعریف نمودم به طوری

²⁷ Löffel-Kommunismus

²⁸ به نقل از نامه‌ی مورخ ۲۳ اکتبر ۱۸۴۶

که امکان طفره رفتن در مورد اصل پرسش را از آن‌ها سلب کند... انگلس در ادامه می‌نویسد، «بنابراین اهداف کمونیست‌ها را بدین شکل تعریف نمودم: (۱) دستیابی به منافع پرولتاریا در تضاد با منافع بورژوازی؛ (۲) این امر از طریق الغاء مالکیت خصوصی و جایگزینی آن با کالاهای اشتراکی میسر بوده؛ (۳) قبول این که برای دستیابی به این اهداف راهی جز انقلاب دموکراتیک با تکیه بر قوه‌ی قهریه وجود ندارد.»^{۲۹}

به هر حال، در نهایت نشست مزبور با سیزده رأی موافق در برابر دو رأی مخالف (یعنی دو رأیی که هواداران گرون داده بودند) تعریف انگلس را تصویب نمود. این نشست‌ها با حضور تقریباً بیست تن از نجارهای کارکشته برگزار می‌شد. بدین ترتیب می‌بینیم که مبانی حزب سوسیال-دموکراتیک آلمان شصت و هفت سال پیش در پاریس پی‌ریزی شده بود.

انگلس يك سال بعد در نامه‌ای به تاریخ ۲۴ نوامبر ۱۸۴۷ به مارکس اطلاع می‌دهد که وی پیش‌نویس *مانیفست کمونیستی* را آماده کرده و در عین حال، بر خلاف آن چه که قبلاً پیش‌نهاد شده بود، وی اعلام می‌کند که مخالف آن است که این کار به شکل نوعی کتابچه‌ی راهنما درآید.

^{۲۹} باید توجه نمود که این خطوط یک سال و نیم پیش از انقلاب ۱۸۴۸ نوشته شده بود.

انگلس می‌نویسد، «من ابتدا با این پرسش آغاز می‌کنم که کمونیسم چیست؟ و پس از آن مستقیماً به مسئله‌ی پرولتاریا می‌پردازم - یعنی پیشینه‌ای پیرامون خاستگاه آن، تفاوت‌های‌اش با کارگران متعلق به ادوار پیشین، رشد تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، بحران، نتایج ... به طور خلاصه یعنی سیاست حزبی کمونیست‌ها ...»

این نامه‌ی انگلس پیرامون پیش‌نویس اثری که سراسر جهان را درنوردیده، و تمامی اصول آن تا به امروز نیز صادق بوده، و سرشار از حیات بوده و آن چنان نو است که انگار همین دیروز نوشته شده باشد، به وضوح اثبات می‌کند که نام انگلس و مارکس به عنوان بنیان‌گذاران سوسیالیسم مدرن به حق در کنار یک-دیگر قرار گرفته است.



On the 40th Anniversary of Engels' Death

LENIN

ON

ENGELS

International Publishers

New York

3 cents